

نه شاهنامه رامی شناسیم نه فردوسی



علیرضا شجاع پور

● بیش از ده قرن است که شاهنامه فردوسی زنده نگهدارنده تاریخ کهن ایران و زبان دری یکی از بزرگترین کتابهای حماسی جهان و بزرگترین اثر حماسی ایران، پشتوانه‌ی سخن و شعر سرزمین ما بوده و خواهد بود. از شیخ شلتوت استاد دانشگاه مصر پرسیدند چه شد که با آن تمدن کهن که مصر را بود زبان خود را به فراموشی سپردید؟ پاسخ داد برای این که شاهنامه نداشتیم، شاهنامه فردوسی، که زبانمان را بتوانیم با اتکاء به آن حفظ کنیم و زنده بداریم. حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌دانسته چه می‌گوید آن‌جا که می‌سراید:

**پی افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیابد گزند
 بسی رنج برم در این سال سی
 عجم زنده کردم بدین پارسی
 هر آن کس که دارد هوش و رای و دین
 پس از مرگ بر من کند آفرین**

در میان آنان که از میراث شعر این شاعر توانا و بی‌مانند شاعر شدند و توانستند به زبانی که او زنده نگه‌داشته است شعر بگویند هستند بزرگانی چون نظامی که در آغاز کتاب خود می‌آورد که جایگ اندیشه‌های پیش از من آن‌چه را که در مورد داستان‌های حماسی می‌باید، به نظم کشیده است و سخنوری توانا چون سعدی از زبان فردوسی که می‌خواهد شعری آورده باشد این چنین از آن بزرگ‌مرد تاریخ ایران یاد می‌کند:

**چنین گفت فردوسی پاک‌زاد
 که رحمت بر آن تربت پاک باد**

با کمال تأسف هر چه از زمان سرودن شاهنامه می‌گذرد سپاس سخنوران و شاعران پارسی‌گوی نسبت به سراینده بزرگ‌ترین شاهکار حماسی زبان پارسی کم‌تر و کم‌تر می‌شود تا آن‌جا که بر زبان می‌رانند آن‌چه را که هیچ کودک نارسیده آشنا به این زبان هم از آنان باور نمی‌دارد، تردید می‌کنند که تمام شاهنامه را فردوسی نسوده و فقط قسمت تاریخی آن کار فردوسی است. گویی انکار فردوسی و عظمت کار او در دست‌تور کار برخی از کسانی است که هرگز کارشان به جایی نکشید و در تلاش‌های باطل خود راهی به دهی هم نبردند. شاهنامه کتاب ملت ایران است. تاریخ این ملت است. زبان این ملت را زنده نگه‌داشته و چنان روان و از بر شادانی از قلم فردوسی جاری شده که در ایلات و عشایر ما بسیاری از کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند ابیاتی بسیار از این کتاب وزین و حماسه‌ی ملی را از بر دارند و به مناسبت‌های مختلف از بر می‌خوانند. ترکیب شعری شاهنامه چنان است که خواندن اشعار آن به شونده روح تازه و دل مبارزه می‌دهد. کم نبودند کسانی که در آغاز جنگ با خواندن ابیات شاهنامه به سپاهیان خود دل داده‌اند و به

از این کتاب پندآموز پیش آمده است، درس عبرت بگیریم و به مصداق:

**آدمیزاده گیرد اندر گوش
 گر نوشتست پند بر دیوار**

آن‌چه را از این کتاب ارزنده می‌آموزیم در زندگی خود و کسان خود و سرزمین خود به کار بندیم. مسلم است، پادشاهی را به هنگام خواب رفتن باید برایش شاهنامه بخوانند تا بی‌خیال از آن‌چه می‌شنود آرام به خواب خوش ملوکانه فرو رود و آن‌گاه به تیر جانسوز یک نفر از همین ملت که هرگز به حساب آورده نشده گرفتار و کشته شود. شما را به خدا داستان‌های شاهنامه برای بیدار کردن باید خوانده شوند یا برای خواب رفتن؟

آن‌جا که در جنگ توران و ایران که سال‌ها کشتار بی‌امان آسایش هر دو کشور را به هم می‌زند و خشم جهان آفرین موجب قحط‌سالی و خشک‌سالی در هر دو کشور می‌شود و بالاخره به تدبیر زوهماسب پادشاه ایران دست از جنگ و خون‌ریزی و کینه‌خواهی می‌کشند و این صلح و آرامش بی‌درنگ به خشک‌سالی و قحط‌سالی نیز از طرف پروردگار و طبیعت هر دو سرزمین پایان می‌دهد؛ درسی آموزنده نمی‌توان آموخت که دنیای امروز را از این همه جنگ و خون‌ریزی بر حذر دارد.

**نیامد همی ز آسمان آب و نم
 همی برکشیدند نان با درم
 ز تنگی چنان شد که چاره نماند
 ز لشکر همی بود و تاره نماند
 سخن رفتشان یک به یک هم‌زبان
 که از ماست بر ما بد آسمان
 بیا تا ببخشیم روی زمین
 سزاییم بر یک‌دگر آفرین
 سرنا مداران تهی شد ز جنگ
 ز تنگی بُد روزگار درنگ
 پر از غلغل و رعد شد کوهسار
 زمین پر شد از رنگ و بوی نگار
 جهان چون عروسی رسیده جوان
 پر از چشمه و باغ و آب روان
 چو مردم ندارد نهاد پلنگ
 نگردد زمانه بر او تار و تنگ**

در شاهنامه فردوسی آمده است که دست از کینه‌خواهی و آدم‌کشی باید برداشت و خطاهای کسان را به چشم گذشت نگریست.

**به کین خواهی کشته‌ی ناپدید
 سر زنده چندی، چه باید برید؟**

و نیز در این کتاب می‌خوانیم که رستم جهان پهلوان ایران اگر هم تردیدی در مورد سهراب که فرزند او بوده یا نبوده، در دل داشته در این‌که فرمانده سپاه دشمن را باید سر جای خود نشانند تردیدی به دل راه نداده است. این درس بزرگ را از پایان زندگی خسرو می‌گیریم که به فرمان سروش زنده به سوی پروردگارش می‌رود و پیش از آن که غرور و خودکامگی پادشاه بودن از انسانیت و مرورت دورش سازد ترک گاه و جاه می‌کند و در نشستی تاریخی و آموزنده سران و پهلوانان ایران را به نیک رفتاری و درست‌کاری می‌خواند. در این کتاب ارجمند جنگی بی‌پایان در گرفته است بین روشنائی و تاریکی، نیکی و بدی و از بیت بیت شصت هزار گونه‌اش می‌توان درس زندگی گرفت و از تکرار مصیبت‌هایی که در این کتاب بر مردم رفته است مانع شد.

لشکر دشمن زده‌اند. شاهنامه درس یکتا پرستی می‌دهد. درس زندگی می‌دهد. دورنمای کاملی از تمام تاریخ زندگی بشریت است. پرده‌ای از آغاز زندگی غارنشینی بشر در زمان کیومرث بالا می‌زند و تا زمان کشاورزی هوشنگ و خانه‌سازی جمشید را به نمایش می‌گذارد. خرد را می‌ستاید و داد و دهش را نیز هم. و بر خذر می‌دارد انسان را از آن‌چه او را به از نزدیک کند. به راحتی می‌گوید می‌توان فریدون شد. پادشاهی که با فره ایزدی زاد، زیست و مُرد.

**فریدون فرخ فرشته نبود
 ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت این نیکویی
 تو داد و دهش کن، فریدون تویی**

هشدار می‌دهد که از و پیشی طلبی است که انسان‌ها را از انسانیت دور می‌سازد

**همه کوشش از بهر پیشی بود
 مبادا که با از، خویشی بود**

از امام محمد غزالی نقل است که چکیده تمام سخنان عرفانی و حکمت و پندآمیز دین در دو بیت شاهنامه فردوسی خلاصه می‌شود.

**ز روز گذر کردن اندیشه کن
 پرستیدن دادگر پیشه کن
 به نیکی گرای و میازار کس
 ره رستگاری همین است و پس**

دریغا که این کتاب ارزنده و بی‌مانند آن‌چنان که باید هرگز سرمشق زندگی ما قرار نگرفت. کسانی که در عالم استادان ادبیات نیز این کتاب را فقط یکبار تمام خوانده باشند زیاد نیست. شاهنامه خواندن پیش کشمان، دیری است شاهنامه شنیدن را هم کنار گذاشته‌ایم.

نقالان شاهنامه در قهوه‌خانه‌های سُستی خاطره شیرینی هستند که گاه بزرگ‌ترها برای کوچک‌ترها از آن سخن می‌گویند.

نخوانده‌ایم شاهنامه را تا از آن‌چه برای هر کس